

## کارکردهای هنری و تعلیمی حکایت در تاریخ بیهقی

دکتر مهدی دهرامی؛ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جیرفت

dehrami3@gmail.com

### چکیده

حکایت از تمهیدات پربسامد ادبیات فارسی است که چه به صورت کتاب‌های مستقل، چه در لابه‌لای آثار ادبی، اعم از حماسی، عرفانی، غنایی و تاریخی دیده می‌شود. هدف این مقاله بررسی کارکردهای تعلیمی حکایت در تاریخ بیهقی است که با روش توصیفی (تحلیل محتوا) به این موضوع پرداخته است. حکایات بیهقی بیشتر در حوزه تاریخی و داستان‌هایی از پادشاهان گذشته است که این امر متناسب با موضوع کتاب اوست. اگرچه وی به دلایلی مانند آراستن متن، استدلال، صدور حکم کلی از حوادث جزئی و تشریح و رفع ابهام، عبرت‌گیری و بیان تعالیم اخلاقی از این عنصر بهره گرفته، اما بیشترین کارکرد آن مورد اخیر است. وی برای تأکید و تبیین آموزه‌های مهم اخلاقی و مصداق‌گرایی، علاوه بر گزاره‌های مستقیم تربیتی، از حکایات بهره جسته است. در حوزه تعلیمی، بیهقی تعالیم مختلفی متناسب با همه طبقات -چه سلاطین و امرا، چه عامه مردم- از حکایت خود اخذ کرده است. مهم‌ترین آموزه‌های اخلاقی در حکایات این کتاب، مواردی همچون ضرورت وفای به عهد و پرهیز از پیمان‌شکنی، قابل‌نبودن بی‌تجربگان برای کسب مقام، نگاه‌داشتن شالوده پادشاهی با عفو و بخشش به موقع، غلبه بر خشم، پرهیز از خودستایی، تحمل سختی‌ها و دل‌ن بستن به حطام دنیا است.

**کلیدواژه‌ها:** حکایت، تمثیل، تاریخ بیهقی، ادبیات تعلیمی

### مقدمه

حکایت در لغت به معنای «قصه، داستان و سرگذشت» آمده است (معین، ذیل حکایت). قصه، حکایت، تمثیل و داستان قرابت‌های نزدیکی به هم دارند و گاهی مترادف یکدیگر شمرده می‌شوند. در تفاوت میان قصه و داستان می‌گویند: «قصه شامل آثار ادبی قدیم اعم از افسانه، شرکت، حکایت و... است که از دیرباز در جوامع انسانی مرسوم بوده و جنبه خیالی و خارق‌العاده داشته باشد. با این تعریف، قصه زیر مجموعه داستان قرار می‌گیرد.» (روزبه، ۱۳۸۷: ۲۱) برخی محققان داستان را اعم‌تر و گسترده‌تر از قصه می‌دانند: «داستان هم شامل حکایت و افسانه و اسطوره (خواه منظوم و خواه منثور) خواهد بود و هم شامل قصه به معنای امروزی آن (یعنی رمان)» (پراهنی، ۱۳۶۸: ۴۰). سه ویژگی اصلی قصه را خرق عادت، پیرنگ ضعیف و کلی‌گرایی می‌دانند. (ن.ک: میرصادقی، ۱۳۸۸: ۲۲) قصه و حکایت بخشی از فرهنگ هر ملتی است و قدمتی دیرینه دارد و کمتر ملتی است که فاقد آن باشد: «سابقه قصه‌های مدون به حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد. مصریان نخستین ملتی بودند که قصه‌هایی درباره سحر و جادو و ارواح و ماجراهای عاشقانه ساختند.» (روزبه، ۱۳۸۷: ۲۱)

یکی از روش‌هایی که یک ملت برای سرگرم‌شدن و یا تعلیم اخلاقیات و ارزش‌های والای انسانی داشته، ساخت حکایت و قصه است. بخشی از ادبیات فارسی قصه و حکایت است که علاوه بر آنکه در دل متون مختلف حماسی، دینی، عرفانی، تاریخی و... وجود دارد، گاهی نیز آثاری مانند سمک عیار، کلیله و دمنه و گلستان در قالب حکایت روایت شده است.

علاوه بر نزدیکی قصه و داستان که در دهه‌های اخیر مطرح شده‌است، گاهی تمثیل نیز مترادف حکایت و قصه به شمار رفته‌است. آن‌چنان‌که در مورد تمثیل می‌گویند: «حکایت یا داستان کوتاه یا بلندی است که فکر یا پیامی اخلاقی، عرفانی، دینی، اجتماعی و سیاسی یا جز آن را بیان می‌کند. اگر این فکر یا پیام به عنوان نتیجه منطقی حکایت یا داستان درکلام پیدا و آشکار باشد و یا به صراحت ذکر شود. آن را مثل یا تمثیل می‌گوییم و اگر این فکر یا پیام در حکایت یا داستان به کلی پنهان باشد و کشف آن احتیاج به فعالیت اندیشه و تخیل و تفسیر داستان داشته باشد، آن را "تمثیل رمزی" می‌نامیم.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۲) هدف این مقاله تعیین تفاوت‌های هر یک از این موارد نیست اما به طور خلاصه با توجه به مباحث قبل می‌توان گفت داستان گسترده‌ترین نوع روایی منثور است که شامل قصه و حکایت و تمثیل می‌شود. حکایت و قصه مترادف یکدیگرند و این دو گسترده‌تر از تمثیل‌اند زیرا در برخی حکایت‌ها معنای ظاهری آنها مورد نظر است و نمی‌توان آنها را مانند تمثیل نمادین و دارای معانی ثانویه محسوب کرد. در نگاه بیهقی نیز میان لفظ حکایت، قصه و اصل تاریخ تفاوتی نیست و او این واژگان را به جای هم به کار گرفته‌است. آن‌چنان‌که روایتی را که در مورد فضل، وزیر مامون آورده در ابتدا حکایت دانسته و در ادامه آن را قصه نامیده و یا ذکر بر دار کردن حسنگ را که جزو تاریخ اوست قصه دانسته‌است. (ن.ک: بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۸۹ و ۱۵۶)

#### ۱-۱- بیان مسئله

بیهقی در تاریخ خود توجه خاصی به آوردن حکایات به اقتضای موقعیت روایی داشته که در بیشتر مواقع آموزه‌هایی اخلاقی از آنها استخراج کرده‌است. آنچه در این نوشته از مقوله حکایت محسوب شده، بخش‌هایی از تاریخ بیهقی است که در آن به نقل داستان‌هایی روایی پرداخته شده که خارج از حوزه تاریخی غزنویان قرار داشته و بیهقی آنها را به دلایلی مانند عبرت‌گیری و آراستگی متن در تاریخ خود ذکر کرده و آنها را معمولاً حکایت و قصه نامیده‌است. این مقاله به بررسی حکایت در تاریخ بیهقی می‌پردازد و سعی دارد نشان دهد حکایات در این اثر چگونه و با چه انگیزه‌هایی درج شده و مهم‌ترین وجوه تعلیمی آن چیست؟ آیا از حکایات مندرج در این اثر می‌توان به تفکرات نویسنده آن پی برد؟

#### ۱-۲- پیشینه تحقیق

در مورد تاریخ بیهقی تحقیقات فراوانی انجام گرفته که آن را از دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار داده‌اند. در زمینه بعد تعلیمی و اخلاقی تاریخ بیهقی کتاب فراتاریخ حکمی و اخلاقی اثر فروغ صهبا نگاشته شده‌است. هرچند این محقق زوایای مختلف اخلاقی را مدنظر قرار داده اما به حکایات آن توجه نداشته و مورد بررسی قرار نداده‌است. در مورد برخی از حکایت‌های داستان بیهقی مانند افشین و بودلف نیز تحقیقاتی صورت گرفته که بیشتر از دیدگاه روایی مورد تحلیل قرار گرفته و در کل محققان کمتر به حکایت‌های آن پرداخته‌اند. بنا به جستجویی که انجام گرفت در مورد بررسی محتوایی حکایات بیهقی پژوهشی انجام نگرفته‌است. در این مقاله این حکایات از دیدگاه تعلیمی و محتوایی مورد ارزیابی واقع شده‌است.

#### ۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

تاریخ بیهقی از امهات متون منثور فارسی است که بررسی جلوه‌های مختلف هنری آن ضرورت خاصی در تحقیقات ادبی دارد. بیهقی مورخی آشنا به تاریخ و سرگذشت ایران بوده و دانسته‌های خود را به اقتضای مطلب در لابه‌لای تاریخ گنجانده به گونه‌ای که بخش قابل توجهی از این اثر، ذکر حوادث و اتفاقات گذشتگان است. اگرچه شاید بتوان گفت محدودیت‌های سیاسی، بیهقی را مجبور ساخته برخی مسائل را ناگفته بگذارد اما ذکر حکایات گذشتگان

بستری بوده که بیهقی توانسته جلوه‌ای از درونیات و تفکرات خود را نشان دهد؛ از همین منظر بررسی حکایات مندرج در این اثر اهمیت قابل توجهی دارد.

## ۲- حکایت در تاریخ بیهقی

در تاریخ بیهقی در مجموع ۲۱ حکایت آمده است. توزیع حکایات در مجلدهای باقی مانند تاریخ بیهقی به این ترتیب است: در مجلد پنجم سه حکایت: حکایتی در حدیث حشمت (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۵)، داستان فضل با عبدالله طاهر (همان: ۲۷)، حدیث لطفه‌ها و مامون (همان: ۲۹) در مجلد ششم ده حکایت: قصه نصر احمد در علاج خشم خود (همان: ۱۶۱)، حکایت افشین (همان: ۱۸۹)، داستان مامون و امام هشتم (ص: ۱۹۱)، حکایت افشین و بودلف (ص: ۲۲۱)، قصه عبدالله زبیر (ص: ۲۳۷)، قصه جعفر برمکی (ص: ۲۴۰)، قصه دیگری در مورد جعفر برمکی (ص: ۲۴۱)، حکایتی در مورد عضدالدوله (ص: ۲۴۲)، حکایتی در مورد زید بن علی بن الحسین (ص: ۲۴۳)، حکایت موسی (ع) و ترحم کردن بر گوسفندی (ص: ۲۵۸)، در مجلد هفتم دو حکایت: داستان بزرگمهر (ص: ۴۷۲)، حکایت بوالمظفر برغشی (ص: ۴۹۴) در مجلد هشتم سه حکایت: فضل برمکی و یحیی علوی (ص: ۶۴۰)، حکایت عمرو بن لیث (ص: ۶۹۸)، حکایت هارون و دو زاهد (ص: ۷۳۶) در مجلد نهم سه حکایت: حکایت صولی (ص: ۸۰۲)، حکایت امیر منصور نوح سامانی (ص: ۸۶۵) و حکایت جعفر بن یحیی بن خالد برمکی (ص: ۸۸۸).

از حیث حجم، این حکایات در مجموع بیش از پنجاه صفحه را در بر می‌گیرد که حجم قابل توجهی است و نشان دهنده توجه و تأکید فراوان نویسنده به اغراض خود از درج حکایت است. بزرگ‌ترین این حکایت‌ها به ترتیب حکایت فضل برمکی و یحیی علوی با هشت صفحه و افشین و بودلف با شش صفحه، حکایت امیر منصور نوح سامانی با چهار صفحه و داستان فضل با عبدالله طاهر، عبدالله زبیر، و هارون و دو زاهد هر کدام با چهار صفحه است. بیهقی پنج حکایت را به صورت متوالی بعد از ذکر بر دار کردن حسنک آورده که این نشان‌دهنده تاسف و اندوه نویسنده از آن است و نوعی تسلی محسوب می‌شود. گویی وی با بیان و یادآوری داستان‌های مشابه دیگری غم خود را تسکین و از سوئی دیگر اهمیت آن حادثه را نشان می‌دهد.

## ۲-۱- محدوده زمانی حکایات در تاریخ بیهقی و بازتاب اندیشه مورخ

بیهقی حکایات تاریخی را از دوره‌های زمانی مختلفی اخذ کرده است. غیر از حکایت مربوط به حضرت موسی (ع)، تنها یک حکایت متعلق به پیش از اسلام و بقیه متعلق به پس از اسلام است. داستان بزرگمهر متعلق به دوره ساسانی است که محتوای آن نشان‌دهنده دفاع دوره ساسانی و پادشاهان آن نیست. در این حکایت از یک سو دفاع از اسلام نهفته است که بزرگمهر دیگران را به ایمان آوردن به پیامبری فرا می‌خواند که خواهد آمد و از سوئی دیگر نکوهش دربار ساسانی و پادشاهی کسری انوشیروان است. هرچند وی زبان فارسی را برای نگارش اثر خود برگزیده و برخی این عمل بیهقی را هم سنگ فردوسی در نگاه داشت زبان فارسی می‌دانند (رک صهبا، ۱۳۹۰: ۱۳ و یاحقی، ۱۳۸۳: ۲۱) اما وی چندان توجهی به ایران باستان ندارد. نگاه او به ایران کاملاً عکس فردوسی و بدون تعصب شعوبیه است. هرچند می‌گوید اخبار ملوک عجم و به خصوص ترجمه ابن مقفع را خوانده اما چندان از آن لاقبل از حیث کاربرد حکایات استفاده نکرده است. هنگامی که داستان بزرگمهر و مثله و کشته شدن او را بیان می‌کند در نهایت می‌گوید بزرگمهر به بهشت رفت و انوشیروان به دوزخ. (ن.ک: بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۷۴)

حکایت دیگر او متعلق به دوره صفاریان و عمرو بن لیث است که البته در بردارنده ستایش عمرو بن لیث است که در مرگ فرزند جزع نکرد. چند حکایت در مورد دولت امویان است که به خلیفه‌های اموی روی خوش نشان نداده است و بقیه متعلق به دوره عباسیان است که از محتوای حکایات دانسته می‌شود به آنها ارادت دارد. برخی معتقدند: «حفظ تاریخ و دور نگه داشتن آن از تاثیر ارزش‌های مورد قبول و ملاک و معیارهای زندگی مورخ امری محال

است.» (صهبا، ۱۳۹۰: ۳۹) این نوع نگرش بی‌ارتباط به تعصبات دوره غزنویان نیست زیرا از یک سو حکومتشان باید مورد تایید خلیفه عباسی واقع می‌شد و از سویی چندان به ایران باستان و پادشاهان ایرانی پیش از اسلام و به طور کلی فرهنگ ایرانی توجهی نداشتند و برخورد محمود با فردوسی نیز گواه همین مطلب است. در داستان افشین و بودلف سخن احمد بن ابی دواد به افشین می‌آورد که: «عجم را شرف بر عرب نهادم هرچند دانستم که اندر آن بزه ای بزرگ است» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۲۳) هرچند بیهقی را می‌توان روایت‌گر محسوب کرد ولی نقل این سخن - که قابل ستردن نیز هست - در یک حکایت و آن هم از زبان شخصیت مثبت حکایت می‌تواند نشان دهد بیهقی گرایشی تعصب‌وار به شعوبه ندارد و حکایات او نیز در مدح و بزرگداشت پادشاهان عجم نیست. برخی احتمال داده‌اند بیهقی این حکایت را از کتاب فرج بعد از شدت بازگو کرده‌است (ن.ک: کرمی، ۱۳۸۹: ۹۳) در صورت پذیرش این موضوع، اگر به اصل آن رجوع کنیم دریافته می‌شود در آن نه تنها چنین عبارتی نیامده بلکه به اکرام و الطاف عجم نسبت به عرب تاکید شده‌است: «می‌دانی که ملوک عجم همواره در حق ملوک عرب افضال و اکرام فرموده‌اند و آنچه کسری در حق نعمان بن منذر فرمود از تربیت و لطف ظاهرتر از آن است که به تقریر احتیاج افتد.» (دهستانی، ۱۳۶۴: ۹۳۰) اگر منبع بیهقی فرج بعد از شدت باشد، این دخل و تصرف محتوایی نشانگر نگاه خاص بیهقی و تعدیل محتوای حکایت متناسب با شرایط زمان و دربار غزنوی است.

## ۲-۲- انگیزه‌های کاربرد حکایت از نگاه بیهقی

بیهقی در کتاب خود بیان می‌کند که کتاب‌ها و داستان‌های فراوانی به خصوص در مورد اخبار گذشتگان خوانده‌است. «من که بوالفضل کتاب بسیار فرو نگریسته ام خاصه اخبار و از آن التقاطها کرده» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۴۱) ذکر عبارت «خاصه اخبار» شاید نشان دهنده آن باشد که خواسته با مطالعه آنها با فن تاریخ نگاری آشنا شود و بداند پیشینیان چگونه تاریخ خود را تالیف می‌کرده‌اند. از جمله آنکه نام برخی از آنها را نیز ذکر می‌کند: «در اخبار عجم خواندم ترجمه ابن مقفع» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۵۹) که به نظر می‌رسد همان سیر الملوک باشد که ابن مقفع خدای نامه دوران ساسانی را با همین عنوان به زبان عربی ترجمه کرد. و نیز از کتاب تاجی (ن.ک: بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۴۱) نام می‌برد که تصنیف ابواسحاق ابراهیم بن هلال مشهور به صابی است در مناقب و مآثر آل بویه. (ن.ک: دهخدا، ذیل تاج) بیهقی حکایات خود را با ذکر عباراتی مانند «چنان خوانده‌ام در...» و پرهیز از عباراتی مانند «آورده‌اند که...» که در بسیاری از کتاب‌های دیگر آمده، آغاز کرده که این خود نشان‌دهنده مستندسازی اوست. وی برخی از مطالب و حوادث کتاب‌های پیشین را به عنوان حکایت در دل تاریخ خود گنجانده‌است. در این کار انگیزه‌های مختلفی مانند آراستن کتاب خود، صدور حکم استقرایی از حوادث، و عبرت‌گیری و تعلیم آموزه‌های اخلاقی داشته که البته مهمترین انگیزه آن مورد اخیر است.

## ۲-۳- آراستن کتاب تاریخ خود

یکی از دلایلی که وی از ذکر حکایات بیان می‌کند آراستن تاریخ خود با ذکر حکایت است. یکی از ویژگی‌هایی که نثر بینابین که حد واسط نثر مرسل و فنی قرار دارد آوردن امثله و حکایات به قصد آراستگی است. بیهقی در همین معنی می‌گوید «غرض از آوردن حکایات آن باشد تا تاریخ بدان آراسته گردد» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۳۰) و در جایی دیگر نیز ذکر می‌کند: «تاریخ به چنین حکایت‌ها آراسته گردد.» (همان: ۱۸۰)

بیهقی دلایلی مانند سرگرمی و خوش آمد مخاطبان را ذکر نمی‌کند. هرچند یکی از اهداف او بیداری و تنبه مخاطب و آراستگی متن است اما هر حکایتی را ذکر نمی‌کند و برخی از آثار را بخاطر حکایات آنها نکوهش می‌کند: «بیشتر مردم عامه آنند که باطل ممتنع را دوست تر دارند چون اخبار دیو و پری و غول بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی چنو گرد آیند و وی گوید در فلان دریا جزیه‌ای دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن

جزیره و نان پختیم و دیگ‌ها نهادیم چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید از جای برفت نگاهی کردیم ماهی بود. و به فلان کوه چنین و چنین چیزها دیدم و پیرزنی جادو مردی را خر کرد و باز پیرزنی دیگر جادو گوش او را به روغنی بیندود تا مردم گشت و آنچه بدین ماند از خرافات که خواب آرد نادانان را...» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۰۹۹) وی نیکویی سخن را در درستی و حقیقت پذیری آن می‌داند و زشتی سخن را در خرافات و دروغی آن (ن.ک: همان: ۱۰۹۹)

از همین روی حکایات بیهقی در راستای تاریخ اوست و مشابهت تامی با آن دارد آن چنانکه اصول و قوانینی که در تاریخ به کار می‌برد یکسان است و از کتب معتبر روایت می‌کند و اعتماد و ثقه خود را به آنها بیان می‌کند از جمله آنکه در مورد ابوریحان می‌نویسد: «پیش از این به مدتی دراز کتابی دیدم به خط استاد ابوریحان و او مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنان دیگری نبود و به گزاف چیزی ننوشتی و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من در این تاریخ چون احتیاط می‌کنم.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۱۰۰)

## ۲-۴- صدور حکم استقرایی

دلیل دیگری که بیهقی در درج حکایت دارد صدور حکم کلی و قطعی از حوادث تاریخی با تعیین مشابهت تاریخی بین حوادث است. تعیین قطعی حکم بر اساس اصل استقرایی و از جزء به کل یکی از وجوه ادبیات است. از همین روی است که گاه دیده می‌شود هنرمندی با توجه به یک حادثه حکم کلی صادر می‌کند و در جای دیگری بر اساس حادثه دیگری حکمی دیگر که ممکن است با حکم پیشین در تضاد و تناقض باشد. بیهقی سعی دارد در صدور احکام خود حد واسط میان تاریخ و ادبیات را رعایت کند. ارسطو در دفاع از ادبیات به تفاوت تاریخ و شعر می‌پردازد و معتقد است: «شاعر بر طبق قانون احتمال و ضرورت کار می‌کند نه بر اساس نظری انتفاقی و یا ابداعی بی هدف. بنابراین او کارش جدی‌تر و علمی‌تر از مورخ است، مورخی که باید خود را به آنچه بالفعل روی داده محدود کند و نمی‌تواند به منظور ارائه آنچه از لحاظ روان‌شناسی انسان و ماهیت اشیاء بیشتر احتمال وقوع دارد، واقعیات را تنظیم یا ابداع نماید.» (دیچر، ۱۳۸۸: ۷۹) از همین روی بیهقی نیز سعی می‌کند با یافتن معادل، جانب احتیاط را در بیان احکام رعایت کند. بعد ذکر واقعه بر دار کردن حسنک، بیهقی حکایتی در مورد عبدالله زبیر نقل می‌کند و در پایان آن می‌گوید: «دو حال را بیاوردم که تا مقرر گردد که حسنک را در جهان یاران بودند بزرگ‌تر از وی، اگر به وی چیزی رسید که بدیشان رسیده بود، بس شگفت داشته نیاید و دیگر اگر مادرش جزع نکرد و چنان سخنی بگفت طاعنی نگوید که این نتواند بود که میان مردان و زنان تفاوت بسیار است.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۴۰) هرچند وی می‌توانست بدون ذکر حکایت نیز حکم صادر کند اما برای تعمیم‌پذیری و تثبیت آرای خود با یافتن نمونه‌هایی از حکایات مشابه آن را موثرتر بیان می‌کند.

## ۲-۵- تشریح سخن و رفع ابهام

در یک موضع بیهقی برای تشریح سخن سلطان مسعود و رفع ابهام آن حکایتی را نقل می‌کند. بعد از شکست و فرار مسعود در جنگ دندانقان، وقتی اطرافیان به وی امید واهی می‌دهند، سلطان می‌گوید: «این چه هوس است که ایشان می‌گویند؟ به مرو رفتیم و هم به مرو از دست برفت.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۸۶۳) این معنای مبهم را بیهقی با آوردن قصه امیرمنصور نوح سامانی تشریح می‌کند و در پایان آن می‌گوید: «این قصه به پایان رسید تا مقرر گردد معنی سلطان مسعود رضی‌الله عنه، و نیز عبرتی حاصل شود کز چنین حکایت‌ها فوائد پیدا آید.» (همان: ۸۶۸)

## ۲-۶- عبرت‌گیری و تعلیم آموزه‌های اخلاقی

حکایت به عنوان یکی از ابزارهای مهم و گسترده ادبیات تعلیمی محسوب شده که از قدیمی‌ترین زمانها در ادبیات تعلیمی رایج بوده است. «در آثار تعلیمی در خلال مباحث اخلاقی، حکایت یا داستانی را می‌آورند که کل آن داستان و حکایت تمثیلی برای مطالب قبل است.» (وفایی و آقابابایی، ۱۳۹۲: ۳۵) یکی از اهدافی که بیهقی چندین بار از درج حکایات مورد تاکید قرار داده عبرت‌گیری و تعلیم فرامین اخلاقی به خوانندگان است. «رابطه اخلاق و تاریخ از دوران بسیار گذشته مطرح بوده و این اعتقاد که مورخ موظف به داوری اخلاقی درباره شخصیت‌های تاریخ است از همان اوایل تاریخ کمابیش مورد توجه بوده است.» (صهبا، ۱۳۹۰: ۱۱) بیهقی تعالیم حکمی را همواره در پس زمینه تاریخ خود نگاه داشته است گویی حوادث را از دیدگاه یک معلم اخلاق حکایت می‌کند و هدفی فراتر از نقل صرف حوادث دارد. بارها در پایان حکایات گفته: «در میانه این تاریخ چنین سخن‌ها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۴۱) در جای دیگری می‌گوید: «در این اخبار فوائد و عجائب بسیار است چنانکه خوانندگان و شنوندگان را از آن بسیار بیداری و فوائد حاصل شود.» (همان: ۱۱۰۰) باز در همین معنی می‌گوید: «چنین حکایات از آن آرم تا خوانندگان را باشد که سودی دارد و بر دل اثر کند.» (همان: ۷۳۹) این تاکید بر عبرت‌گیری و بیدارشدن که در پایان بسیاری از حکایات آمده از یک سو نشان دهنده اخلاق‌گرایی و انگیزه تعلیمی بیهقی است و از سوی دیگر همانگونه که در ادامه خواهد آمد وی قصد دارد به گونه‌ای مغمض را بر مخاطب باز بندد که او را به بیهوده‌گویی و اطناب و پرگویی متهم نسازد.

## ۲-۷- بعد تعلیمی حکایات تاریخ بیهقی

بخش‌هایی از تاریخ بیهقی را نیز می‌توان جزو ادب تعلیمی محسوب کرد چراکه «هر اثر ادبی که هدف آن ارشاد و تعلیم باشد در جرگه ادبیات ارشادی یا تعلیمی جای می‌گیرد» (داد، ۱۳۷۵: ۱۹) برخی معتقدند: «عرصه کاربرد ادب تعلیمی بسیار گسترده است به جز آثاری که در راستای تعلیم و بخاطر سپردن علوم مختلف مانند صرف و نحو، طب، ریاضیات و ... سروده می‌شده بسیاری از آثار ادبی نیز موضوع یا اندیشه‌ای را به مخاطب انتقال می‌دهند و مخاطب از خواندن آن دیدگاهی خاص بدست می‌آورد. حتی ادبیات غنایی نیز خالی از مختصات ادب تعلیمی نیست. می‌توان گفت نوع ادب تعلیمی همسایه همیشگی همه انواع ادبی دیگر است.» (خلیلی جهانتیغ و دهرامی، ۱۳۹۰: ۴۳) متون تاریخی استعداد و ظرفیت زیادی برای درج تعالیم دارد زیرا یکی از اهداف نگارش تاریخ عبرت‌آموزی از حوادث است و نویسنده‌ای مانند بیهقی که به بعد تعلیمی توجه دارد بارها از حوادث نتیجه گرفته و پند و اندرز بیان می‌کند. رویکرد تعلیمی از محورهای اصلی تاریخ بیهقی است تا حدی که مولف خطبه‌هایی را در موعظه و پند در آغاز مجله‌های تاریخ خود آورده است. علاوه بر این نوع تعالیم، بیهقی از حکایات و تمثیلات نیز در راستای این هدف در میان تاریخ خود بهره گرفته است. ادبیات تعلیمی به دو گونه در این حکایات منعکس شده است. درون برخی از حکایات مملو از گزاره‌های اخلاقی و موعظه است که از زبان شخصیت‌های حکایت بیان شده است و مشخص می‌شود نویسنده با آنکه می‌توانست بخش‌های موعظه‌وار را حذف کند و اصل حکایت را بیاورد باز از تعالیم آن چشم‌پوشی نکرده است. در داستان بزرگمهر با این ساختار رو به رو هستیم. از زبان بزرگمهر آمده است: «نیکویی گویند و نیکوکاری کنید، که خدای، عز و جل، که شما را آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بد کننده را زندگی کوتاه باشد. و پارسا باشید و چشم و گوش و دست و فرج از حرام و مال مردمان باز دارید... و لباس شرم پوشید که لباس ابرار است و هر که خواهد که زنش پارسا ماند گرد زنان دیگران نگرده... و مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست...» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۷۲) و این تعالیم و سخنان بزرگمهر بیش از یک سوم حکایت را شامل شده است و از نظر وحدت موضوع دارای مرکزیت خاصی نیست و قابل حذف است و بنظر می‌رسد بیهقی تنها به قصد بیان تعالیم و ارزش‌های اخلاقی آن، نخوایسته آنها را از اصل حکایت حذف کند.

در نوع دوم حکایات، تعالیم از اصل حکایت دریافت می‌شود و بیهقی ابتدا یا انتهای حکایت، اصل اخلاقی را استخراج و بیان می‌کند. هرچند اصول اخلاقی آن متنوع و گسترده است اما برخی از آنها در حوزه تعالیم سیاسی و رفتار بزرگان مملکتی است و شاید عامه مردم را به کار نیاید. حکایت بوالمظفر مرغشی از این نوع است. وی وزیر دولت سامانیان بوده که در انتهای سقوط این دولت، با حيله ای از وزارت کناره گیری می‌کند و سرانجام غاشیه دار می‌شود. در پایان این حکایت بیهقی می‌گوید: «پادشاهان را این آگاهی نباشد اما منهیان و جاسوسان برای این کارها باشند تا چنین دقایقها نبوشانند» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۹۷) مهمترین آموزه‌ها و نتایج اخلاقی دیگری که بیهقی از حکایات خود اخذ می‌کند شامل موارد زیر است:

### ۲-۷-۱- غلبه بر خشم، و بخشش و عفو به موقع

یکی از آموزه‌های ارزشمند اسلامی دعوت به مدارا و عفو و پرهیز از خشم است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۴) و در جایی دیگر یکی از ویژگیهای مهم فرد مؤمن را اغماض و گذشت اعلام می‌فرماید (شوری: ۳۷) توصیه به غلبه پادشاهان بر خشم و غضب خود از آن جهت که توانایی انجام هر مجازاتی داشته‌اند همواره میان متفکران و اندیشمندان و ناصحان مورد توجه واقع شده است. آنچنانکه غزالی قاعده دهم از قواعد ده گانه اصل دهم از معاملات را به این موضوع اختصاص داده است. وی خشم را غول عقل می‌داند و شاه را سفارش می‌دهد که در همه کارها به عفو متمایل باشد: «غالب بر والی تکبر باشد و از تکبر خشم غالب بود و وی را به انتقام دعوت کند و خشم غول عقل است... اما چون این غالب شد باید که جهد کند تا در همه کارها میل به جانب عفو کند و کرم و بردباری پیشه گیرد» (غزالی، ۱۳۷۱: ۴۲۰) و سعدی نیز در باب «در سیرت پادشاهان» به این امر توجه داشته است. (ن.ک: سعدی، ۱۳۸۴: ۴۰) پربسامدترین آموزه اخلاقی حکایات تاریخی بیهقی پیرامون غلبه بر خشم و اهمیت عفو و بخشش است. وی بیهقی علاوه بر آنکه در بخش‌هایی از خطبه آغاز مجلد ششم به صورت مستقیم به این امر پرداخته حکایت نصر احمد در علاج خشم خود را در مقام مصداق برای تبیین موضوع آورده که این خود نشان از اهمیت این موضوع در نگاه بیهقی دارد. نصر احمد سامانی برای علاج این عیب، ندیمان خردمند را نزد خویش می‌ایستاند و دستور می‌دهد که احکام و فرمان‌های او را در هنگام خشم تا سه روز به اجر نرسانند تا خشم او باز نشیند. بعد از گذشت سالی این عیب از وجود او مبرا می‌شود. (رک بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۲۷-۱۲۸)

گاهی بیهقی تعالیم را اخذ نمی‌کند و تنها به ذکر حکایت می‌پردازد. وی در پایان حکایت حدیث ملطفه‌ها و مامون تنها به این اکتفا می‌کند که «خردمندان دانند که غور این حکایت چیست» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۳۰) که بر اساس مفهوم روایت می‌توان دانست که بخشش و عفو و چشم پوشی پادشاهان گاهی با آن چنان زیرکی همراه است که شالوده خلافت و پادشاهی را نگاه می‌دارد زیرا مامون با آنکه دانست برخی از اهالی مرو به برادرش، محمد، نامه نوشته و از آن سو نیز کسانی به مامون نامه نوشته و تقرب می‌جسته‌اند از هر دو چشم پوشی می‌کند تا این افراد به سمت دشمن نگروند و او را تنها نگذارند.

داستان حضرت موسی (ع) نیز دربردارنده این آموزه اخلاقی است که حتی هنگام خشم گرفتن بر حیوانات نیز باید بر خشم خود غلبه کرد و بر حیوان ترحم نمود. وی این حکایت را بعد از حکایت سبکتگین و رفتار ترحم‌آمیز او با آهو و بچه آن می‌آورد و از مقایسه آنها نتیجه می‌گیرد بخاطر این رفتار شفقت‌آمیز سبکتگین «این دولت در این خاندان بزرگ بخواهد ماند روزگار دراز» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۵۹)

پیام و گزاره اخلاقی اصلی و محوری در حکایت افشین و بودلف فایده دروغ مصلحت‌آمیز است. بیهقی به اقتضای موقعیت روایی اثر خود این حکایت را در تایید ماجرای ابوبکر حصیری آورده است. بونصر مشکان توانست با وساطت خود، بوبکر را از مجازات سنگین خواجه احمد حسن میمنندی رهایی بخشد. بیهقی بعد از این واقعه حکایت افشین و بودلف را نقل می‌کند تا عظمت و اهمیت کار بونصر بهتر آشکار گردد. در این حکایت احمد بن ابی‌دواد، قاضی القضاة در زمان معتصم، با دروغی مصلحت‌آمیز و نقل قولی دروغین از جانب امیر موجب نجات جان بودلف، قاسم بن عیسی‌الکرخی از کینه افشین شد. در اواخر حکایت، احمد دلیل دروغ خود را چنین بیان می‌کند: «خون مسلمانی ریختن نپسندیدم و مرا مزد باشد و ایزد تعالی بدین دروغم نگیرد.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۲۰)

### ۲-۷-۳- پرهیز از خودشیفتگی

بیهقی شخصیتی متواضع دارد و برخلاف بسیاری از نویسندگان و شعرا وارد عرصه مفاخره نشده است. نام بزرگان و مولفان را با احترام ذکر می‌کند و خود را در برابر دیگران بزرگ نمی‌بیند چنانکه می‌گوید: «مرا مقرر است در این حضرت بزرگ - که همیشه باد - بزرگان‌اند که اگر براندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند تیر بر نشانه زنند و به مردمان نمایند که ایشان سواران‌اند و من پیاده و من با ایشان در پیادگی کند و با لنگی منقرس و چنان واجب کندی که ایشان بنوشتندی و من بیاموزمی» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۲۹). اگر هم گاهی در وصف اثر خود می‌گوید «ذکر آن تا آخر روزگار» بماند راهی به گزاف نرفته است. همواره در تصنیف خود تشویش و هراسی دارد که مبادا خوانندگان وصمت و عیب‌هایی مانند دروغ‌گویی و پرگویی به او نسبت دهند و گویند «شرم باد این پیر را» یا «بوالفضل را بودی که چیزهای ناشایست گفتندی» (همان: ۲۴۲). یکی از این عیوب احتمالی که از آن هراسان است خودشیفتگی است. هنگامی که به اقتضای حادثه‌ای که در آن حضور دارد مجبور است سخنی در اهمیت خود گوید بلافاصله با ذکر حکایتی سعی می‌کند خاطر خواننده را از احتمال خودشیفتگی مولف به دور دارد. بعد از ذکر توجه و عنایت سلطان مسعود به او و دفاع از مولف در برابر بوسهل زوزنی، برای اینکه مخاطب این موضوع را حمل بر حس تفاخر مولف نداند، حکایت صولی را می‌آورد که در اثر معروف خود، اوراق فی اخبار آل‌العباس و اشعارهم «خویشتن را و شعر خویش را ستودن گرفته است و بسیار اشعار آورده مردمان از آن به فریاد آمده و آن را از بهر فضلش فراستند.» (همان: ۸۰۲) نویسنده برای مبرا ساختن خود تمسک به نقیض موضوع می‌جوید و حکایتی می‌آورد که نشان دهد شیوه او عکس روش صولی است.

### ۲-۷-۴- پرهیز از عهدشکنی:

از گزاره‌های اخلاقی مندرج در حکایت مربوط به امیرمنصور نوح سامانی بعد از نشان دادن خیانت و عهدشکنی او، آن را نکوهش می‌کند و با وصف عواقب آن به گونه‌ای مخاطب را از عهدشکنی باز می‌دارد چرا که نصرت خداوند را از انسان باز می‌دارد. در پایان حکایت می‌آورد: «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم، این قوم صلح و عهد کردند پس بشکستند، ایزد عز ذکره نپسندید، و چون خداوندزاده خویش را چنان قهر کردند توفیق و عصمت خویش از ایشان دور کرد و ملک و نعمت از ایشان بستد» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۸۶۸)

### ۲-۷-۵- تحمل و بردباری در مصیبت‌ها

بیهقی بردار کردن حسنگ را با تفصیل و کیفیت ادبی والایی می‌نویسد به گونه‌ای که از تاثیرگذارترین بخش‌های این اثر، روایت همین واقعه است. در پایان حکایت هنگامی که از شکیبایی و استواری مادر حسنگ سخن می‌گوید حکایت عبدالله زبیر می‌آورد و در آن تاکید خاص خود را بر مادر وی می‌نهد. بعد از سربریدن و بردار کردن عبدالله زبیر به امر حجاج، خبر را به مادر عبدالله آوردند اما او «هیچ جزعی نکرد». پس از آن که صبوری او را به حجاج



باز نمودند، می‌گوید: «این است جگر و صبر» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۴۱) باز حجاج حيله‌ای به کار می‌گیرد تا صبر و بردباری مادر او را بیازماید اما جزع و فریادی از او نمی‌بیند.

### ۲-۷-۶- دل‌نستن به حطام دنیا و پرهیز از ریاکاری

این دو آموزه در یکی از حکایات بیهقی به هم آمیخته است. وقتی هارون الرشید آوازه دو زاهد را در مکه می‌شنود به نزد آنها می‌رود و طلب می‌کند که او را پند و موعظه دهند. هر دو عذاب اخروی و بی‌قدری دنیا و حطام آن را یادآور می‌شوند. هارون به هر یک کیسه زری می‌دهد که یکی از آنها برخلاف پند و موعظه خود، آن را با توجیهاتی می‌پذیرد. بیهقی این حکایت را وقتی ذکر می‌کند که قاضی بست و پسرش در عین تنگدستی، صلت سلطان مسعود را به روی قناعت و هراس از عذاب اخروی نمی‌پذیرند زیرا می‌دانند که آن از غنایم جنگ بوده و آنها نیز در جنگ حاضر نبوده‌اند که یقین داشته باشند نیت جنگ بر طبق سنت پیامبر (ص) بوده یا خیر. امیر مسعود بعد از آن واقعه هر کجا متصوفی می‌بیند او را با زر می‌آزماید و به ریاکاری آنها می‌خندد.

### ۲-۷-۷- حرمت نام بزرگان

از تعالیم بیهقی تاکید بر این نکته است حرمت و نام و ارزش کسانی که روزی صاحب مقام بودند همواره باقی خواهد ماند. در این مورد وی داستان فضل ربیع را می‌آورد که بنا به وصیت هارون الرشید وزیر و ناصح محمد زبیده می‌شود. بعد از آنکه مامون محمد را سرنگون می‌کند، مدتی فضل متواری می‌شود اما به دست مامون می‌افتد و مدتی در گوشه عطلت سپری می‌سازد اما سرانجام مامون به او مقام می‌دهد. بیهقی در این باره می‌گوید: «و مردان را جهد اندر آن باید کرد تا یک بار وجیه گردند و نامی، چون گشتند و شد و اگر در محنت باشند یا نعمت، ایشان را حرمت دارند و تا در گور نشوند، آن نام از ایشان نیفتد.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲۴)

### ۲-۷-۸- شایسته نبودن جوانان بی‌تجربه برای مقام‌های بلند

یکی از موضوعاتی که بیهقی بر آن تاکید داشته زیان به کارگیری نوحاستگان و حتی شور با آنهاست. تقابل پدریان و پسران پس از مرگ سلطان محمود به گونه‌ای در بردارنده این آموزه است. بعد از آنکه سلطان مسعود، خواجه مسعود را به عنوان کدخدای امیر مودود تعیین می‌کند، بیهقی از بی‌تجربگی او گلایه می‌کند و بعد از آن حکایت خواجه جعفر بن یحیی بن خالد برمکی را می‌آورد و از آن، این آموزه را استخراج می‌کند که برنایان بی‌تجربه قابلیت مقام‌های بلند ندارند که «لاجرم دید از زمانه آنچه دید و کشید آنچه کشید.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۸۹۹)

### ۳- نتیجه

حکایت در بیشتر انواع ادبی فارسی دیده می‌شود و بخش مهمی از آثار فارسی را تشکیل می‌دهد. بیهقی در لابه‌لای تاریخ خود به اقتضای موقعیت، حکایاتی را نقل کرده است. او بیشتر از حکایاتی بهره برده که علاوه بر داشتن جنبه تعلیمی و اخلاقی با متن تاریخی نیز تناسب دارد و مربوط به پادشاهان و امرای پیشین است. این حکایات از دوره‌های مختلف تاریخی است اما بیشتر آنها متعلق به بعد از اسلام است. محتوای آنها متناسب با ارزش‌های دوره غزنوی و تعصبات آنهاست. انگیزه‌های وی از ذکر این حکایات بیان تعلیم اخلاقی و حکمی به خوانندگان، آراستگی متن و تبیین و صدور احکام کلی است که مهمترین آن مورد نخست است. در این حوزه از نظر تعلیمی، این حکایات متضمن تعالیم و آموزه‌های مختلفی است که به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم در آنها منعکس است. در نوع نخست نویسنده آنها را به صورت نتیجه اخلاقی بیان کرده و در نوع دوم از فحوای حکایت مشخص می‌شود.

مهم‌ترین گزاره‌های تعلیمی در این حکایات مواردی مانند مفید بودن دروغ مصلحتی، پرهیز از عهدشکنی، تحمل و بردباری در وقوع مصیبت و اهمیت بخشش و عفو به موقع است.

## منابع و مآخذ

### کتاب‌ها

#### قرآن کریم

۱. براهنی، رضا. (۱۳۶۸). قصه نویسی. چاپ چهارم. تهران: البرز.
۲. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۵). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ دهم. تهران: نشر مهتاب.
۳. پور نامداریان، تقی. (۱۳۶۸). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. علمی و فرهنگی. چاپ سوم. تهران: علمی فرهنگی.
۴. داد، سیما. (۱۳۷۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی. چاپ دوم. تهران: مروارید.
۵. دیچز، دیوید. (۱۳۸۵). شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. چاپ ششم. تهران: انتشارات علمی.
۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
۷. دهستانی، حسین بن اسعد. (۱۳۶۴). ترجمه فرج بعد از شدت. تصحیح اسماعیل حاکمی. چاپ دوم. تهران: انتشارات اطلاعات.
۸. روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۷). ادبیات معاصر ایران (نثر). چاپ سوم. تهران: روزگار.
۹. سعدی، مشرف‌الدین. (۱۳۸۴). کلیات. تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ یازدهم. تهران: محمد.
۱۰. صهبا، فروغ. (۱۳۹۰). فراتاریخ حکمی-اخلاقی در تاریخ بیهقی. قم: آیین احمد.
۱۱. غزالی، امام محمد. (۱۳۷۱). کیمیای سعادت. تصحیح احمد آرام. چاپ دوم. تهران: گنجینه.
۱۲. معین، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی. چاپ یازدهم. تهران: امیرکبیر.
۱۳. میر صادقی، جمال. (۱۳۸۸). عناصر داستان. چاپ ششم. تهران: سخن.
۱۴. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۳). مقدمه تاریخ بیهقی (ن.ک: بیهقی، محمد بن حسین. (۱۳۸۳). تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. چاپ چهارم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد).

### مقالات

۱۵. خلیلی جهانتیغ، مریم و مهدی دهرامی. (۱۳۹۰). «ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه فردوسی». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال سوم، شماره یازدهم، صص ۴۱-۵۸.
۱۶. کرمی، محمدحسین. (۱۳۸۹). «ریشه‌شناسی داستان افشین و بودلف در تاریخ بیهقی». مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا. سال اول، شماره ۲، صص ۹۳-۱۳۷.
۱۷. وفایی، عباسعلی و سمیه آقابابایی. (۱۳۹۲). «بررسی کارکرد تمثیل در آثار ادبی تعلیمی». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال پنجم، شماره هجدهم، صص ۲۳-۴۶.